

# روش قدیمی تعلیم و تربیت

روش قدیمی تعلیم و تربیت براساس معیارهایی که مورد قبول پیشینیان بوده پایه گذاری شده است . در این روش به کودک اجازه اظهار وجود داده نمی شود و او نمی تواند شخصیتی جدا از آنچه والدین یا آموزگاران برایش پیش بینی کرده اند ابراز کند . تا این زمان بزرگسالان به این دلیل که کودک ضعیف و ناتوان است به دیده رحم و شفقت و دلسوزی به او می نگریستند و به این دلیل که خودشان قوی هستند ، اعمال و رفتار خودشان را عاقلانه و درست و رفتار بچه ها را جاهلانه و نادرست می دانستند در نتیجه دائما سعی در اصلاح رفتار آنان داشتند . درحقیقت بزرگسالان با نظارت و مراقبت مداوم و نصیحت های بلا انقطاع و توصیه های مستبدانه پیشرفت کودک را به عقب می اندازند و یا متوقف می کنند . به این طریق همه نیروی حیاتی که برای جریان رشد لازم است به هدر می رود و چیزی که بجا می ماند نمایل شدید به آزادی است . با چنین روشی کودک نمی تواند جوهر وجودی خودش را نشان دهد . چون دائما " او را تحت تأثیر دارند در نتیجه کودک در محیطی متضاد با طبیعتش که طالب آزادی است بزرگ می شود و نمی تواند درحد ظرفیت خود به کمال برسد .

کودک تا هنگامی که بزرگ نشده در خانواده به حساب نمی آید و او را متعلق به آینده می دانند . همه به آینده کودک می اندیشند و هیچکس به او بعنوان موجودی که همین حالا هم دارای شخصیت انسانی است نگاه نمی کند .

کودک مانند دیگر افراد بشر شخصیت و شأن و اخلاقیت مخصوص خودش را دارد ، اوروحی



توسعه شخصیت مهمترین دوران زندگی کو دک است و در همین زمان است که رفتار نادرست والدین بیماریهای روحی و انحرافات اخلاقی بار می آورد درست به مانند بیماریهایی که بر اثر کمبود و یا سوء تغذیه در جسم کودک پیدا می شود .

نتیجه این که مهمترین مشکل بشر تعلیم و تربیت زمان کودکی است . بشر متمدن بایست سعی کند ، روح نائیر پذیر کودک را بشناسد و خودش را به از بین بردن عواملی که موجب خدشه دار شدن روح کودک می شود موظف بداند تا نظریه درستی در مورد رفتار کودکان بدست آید . درمدرسی که روشهای منسوخ شده قدیمی بکار می رود بچه ها از نظر روحی مثل اینکه در زندان بسر می برند چون تحت مراقبت و رسیدگی شدید هستند و مقررات سختی را باید اجرا کنند . حال زمانی رسیده که باید اسر مقررات تعدیل شود . اگر ما بدانیم که برآورد احتیاجات روحی کودک چقدر مهم و ضروری است ، بخاطر مصلحت بشریت هم که شده به آن بیشتر می پردازیم و امکانات بهتری برای بچه ها فراهم می کنیم . باید به مجرد این که امکان و موقعیت فراهم شد ، نقش سابق را که مثل زندانبان مراقب بچه ها باشیم و با دستورانمان آنان را درمانده کنیم ترک کوئیم . چنین محیطی مناسب رشد روحی کودک نیست محیط باید با شرایط کودک سازگار باشد و نقش والدین و آموزگاران محدود شود و به کودکان آزادی بیشتری داده شود . سخن بر سر آزادی مشروط و معقول است ، نه بی بندوباری و بی اعتنائی کامل به کودک ، نوحه داشته باشید نباید نسبت به کودک بی تفاوت بود و بسسه اسم آزادی به مشکلات او توجه نداشت و یا

خالص و حساس دارد که مراقبت دقیق سی خواهد . ما نه تنها باید به غذا دادن و لباس پوشیدن این موجود کوچک و طریف بیندیشیم بلکه باید به فکر رشد روحی او هم باشیم . خانواده های امروزی سخت در کبر مراقبتهای بدنی کودک ، برنامه غذایی ، حمام کردن و بازی در هوای آزاد هستند و تنها این عوامل را ملاک رسیدگی به کودک می دانند ، درحالی که لباس و غذا کمترین اثر را بر شخصیت کودک دارد ، چیزی که اهمیت دارد بشر بودن و برآورد نیازهای روحی و روانی او است .

موجود بشری در درون کودک نا پیدا است تنها نیروئی که او برای دفاع از خود نشان می دهد ، مثل گریه ، جیغ ، خجالت و عدم اطاعت و ترس قابل رویت است . اگر این تظاهرات را اصل و اساس مربوط به شخصیت کودک بدانیم ، سخت در اشتباهیم . این ها رفتار دفاعی است که کودک به علت رفتار والدین یا نزدیکان از خود نشان می دهد و در حقیقت بزرگترها موجب این رفتار کودک می شوند . والدین بر اثر بی اطلاعی و کاربرد زور باعث بروز واکنشهای بیمارگونه در کودک می شوند . مثلا با زور و اجبار کودک را به کاری وادار می کنند که خواهان آن نیست و نادانسته موجب خفت و خواری و خجالت او می شوند . کاربرد زور موجب بروز احساس حقارت و فقدان شائن کودک می شود . اگر ما فکر کنیم که رفتار دفاعی کودک مربوط به شخصیت اوست و برای برطرف کردن آن مجددا " به زور و تنبیه رو آوریم موجب بیماریهای اخلاقی و ناراحتیهای عصبی در کودک می شویم که نشانه های آن در سرناسر زندگی او باقی خواهد ماند .

همانطور که گفته شد زمان شکل گرفتن و

نظمی به حرکاتش می دهد و یکمرتبه و ناگهانی به روی صندلی نمی پرد. رنگ روش برای وسایل کودک به این منظور انتخاب می شود که لکه ها را زود نشان می دهد و هنگامی که مادر می خواهد تمیزشان کند، می تواند همراه کودک دست به این کار بزند تا او هم به مسئولیت خودش آشنا شود. تا اول آن را کثیف نکند و



اصلا او را نادیده گرفت. برخی از مردم برداشت درستی از آزادی ندارند و کودک را به حال خود رها می کنند و بعداً "می نالند که نتیجه؟ مطلوبی از تربیت او نگرفته اند.

هیچ کودکی در دنیای پیچیده بزرگسالان نمی تواند بطور مناسب و راحت زندگی کند و برای کمک و هدایت کودک باید محیط را مناسب حال و وضعیت او کرد و برای آماده کردن محیط باید به احتیاجات او توجه داشت. مثلاً حرکت برای کودک نیازی قوی تر از خوردن است. اگر بچه بی جنب و جوش چندانی ندارد و یا بر عکس اگر کودکی زیادی شلوغ و ناراحت است و موجب آزار دیگران می شود به این علت است که محیط مناسبی برای جنب و جوش و بازی ندارد.

اگر پیرامون کودک وسایل کافی برای بکار بردن نیرویش فراهم کنیم خواهیم دید کودک شلوغ و ناراحت به کودک خوشحال و فعال تبدیل می شود. در کودک نیروی زیادی برای تکامل قوای ذهنی اش هست که باید بکار رود و اگر به طرف بازیهای مفید کشیده نشود به کارهای زیان آور سوق داده می شود. بازیهای به منظور پیشرفت ذهنی بچه ها ساخته شده که امروزه بسیار متداول است. در هر حال محیط باید با احتیاجات کودک سازگار باشد و او بسا کارهایی که در آینده ناگزیر است انجام دهد از همان زمان کودکی آشنا شود.

تهیه وسایل کوچک و زیبایی قابل حمل به رنگهای روشن برای آنان مناسب است اگر صندلی کوچک و سبکی برای کودک فراهم شود که کودک بتواند حرکتش بدهد هنگام نشست و برخاست صندلی تکان می خورد و در نتیجه کودک از حرکت بدنش آگاه می شود و به تدریج

والدین به او نکوبند سرت را شانه کن یا دست را بشوی ، چون خودش یاد گرفته است .

کودکی که توانائی کارهایی مثل شستن دست و صورت و بستن بندهای کفش و لباس پوشیدن و درآوردن را یافت احساس خوشحالی و شای و سزالت می کند که از نیاز به استقلال سرچشمه می گیرد . این خوشحالی موجب می شود که هرکاری را باعلاقه فراوان انجام دهد . باید دانست زمانی که کودک صرف کاری می کند زیاده از حد طولانی است . مثلاً هنگام شست و شوی دست چند بار دستها را می شوید صابون را بدست می گیرد و آب می ریزد و صابون می ریزد و آب می ریزد و این کار را بارها تکرار می کند ، این عمل از نیاز درونی سرچشمه می گیرد و همین تکرار موجب یادگیری و پیشرفت درکار می شود . دلیلش هم روشن است چون تمرین بیشتری داشته است .

مثال دیگر: اگر کودکی بخواهد دستگیره در را پاک کند ، آنقدر این کار را تکرار می کند که دستگیره مثل آینه بدرخشد . حتی در ساده ترین کارها ، مثل گردگیری و جارو کردن زیاده از حد دقت می کند . این بخاطر انجام دادن کاری که به او واگذار شده است نیست بلکه همانطور که ذکر شد ، نیروی فوق العاده دروسی اش باعث تکرار کار می گردد و این به شایستگی او کمک می کند .

بچه های خیلی کوچکی هستند که می توانند لباس بپوشند و درآوردند ، دکمه هایشان را باز و بسته کنند ، حتی میز غذا را با مهارت بچینند و ظرفها و لیوانها را بشویند و کارهای مربوط به بچه کوچکتر از جمله بستن پیش بند و بند کفش را انجام دهند . حتی وقتی بچه کوچکتر اطرافش را کثیف می کند این بچه ها درصدد

ثانیا " درصورت کثیف شدن ، طرز بکار بردن آب و صابون و تمیز کردن اشیاء را یاد بگیرد . کودک می تواند از اشیاء شیشه یی و بلورین استفاده کند تا اگر بشکنند بفهمد که اشیاء شکستنی را با دقت بردارد و بیامورد که اگر چیزی بشکند از بین می رود و فقدان چیزی که متعلق به اوست دلش را چنان به درد می آورد که به کربه می افتد و از هر تنبیهی برایش بدتر است و از آن به بعد سعی می کند چیزهای شکستنی را با دقت حمل کند . اطفال معمولاً خودشان به تدریج زبان صامت اشیاء را می فهمند . آنان در می یابند که میر تر و تیسر را نباید خراب و لگد دار کنند . دیری نمی گذرد که خواهند فهمید چیزهای شکستنی را باید با احتیاط حمل کنند .

محیط خود آموزگار کودک است . بنابراین نباید دائم با بکر و نکر های خودمان کودک را آزار دهیم و او را خسته کنیم ، چون لجباز و نافرمان بار می آید . نقش مری یا والدین باید محدود باشد . این اصل را باور داشته باشیم که یکی از عوامل پیشرفت کودک درکروی آزادی است . مقصود از آزادی این نیست که بکل به کودک بی اعتنا باشیم و کاری به کارهای او نداشته باشیم و رفع همه مشکلات را بعهده خود او بگذاریم ، بلکه باید در مواقع لزوم با مراقبت و محبت به او کمک کنیم . مداخله زیاده از حد والدین کمکی به کودک نمی کند . مثلاً توجه کودک به اشیاء روزانه از جمله شانه صابون ، حوله ، مسواک جلب می شود و از روی کنجکاوی آنها را لمس می کند و سپس طرز کسار آنها را یاد می گیرد . می فهمد که با صابون دستش را بشوید و با شانه موهایش را شانه کند و چندی نمی گذرد که دیگر نیازی نیست که

لازم است . افرادی که خودشان کارهای خانه را انجام می دهند و خستگی ناشی از آن را درک می کنند می دانند که این حرکتها چقدر برای بدن مفید است . کارهایی که کودکان در خانه انجام می دهند کارهایی ساده است که آنان دلیل انجام آنها را می فهمند و از نتیجه آن آگاه می شوند . اگر بچه ها درکارهای خود جهتی مطابق با احتیاجات درونی شان پیدا کنند ، حتی بیشتر از آنچه از آنها انتظار می رود مهارت می یابند . این همه تاه کیدبرکار و تحرک کودک به این خاطر است که اودرجریان کاربه تمرکز که لازمه یادگیری است برسد .

برای روشن نمودن قدرت تمرکز به بزرگسالان برمی گردیم .

داستانهایی از متفکرین و دانشمندان نقل کرده اند که چنان درافکار خود غوطه ور شده اند که از اتفاقات اطراف خود بی خبر مانده اند . از آن جمله در بساره نیوتن وارشمیدس . می گویند نیوتن روزی آنقدر در فکر خود غرق شد ، که غذا خوردن یادش رفت و ارشمیدس در بحبوحه نبرد برای فتح سیراکوز مشغول حل مسائل ریاضی بود و درهمین حال دشمن غافلگیرش کرد . کشفهای بزرگ که موجب پیشرفت تمدن بشر شده اند از فرهنگ و دانش شخصیتهایی که قدرت تمرکز فوق العاده داشته اند بوجود آمده اند .

احتیاجات درونی افراد متفاوت است برخی هنگام کار باید درجای خلوت و جدا از هرکس و هرچیز باشند تا آن حالت غرق شدن درکاربا تمرکز را بدست آورند ، هیچکس نمی تواند این حالت را تعلیم دهد بلکه این نیاز درونی است که با آن به درجه بی از فراغت و آزادی و جدایی از دنیای خارج می رسیم که اطرافیان

تمیز کردن بر می آیند . بچه ها این کارها را به خاطر جایزه نمی کنند ، بلکه نفس کار برایشان لذت بخش است و احساس بزرگی و جاه طلبی آنان را ارضاء می کند . روزی کودکی را دیدم که محزون ، بدون این که کلمه بی حرف بزند ، در مقابل بشقاب غذایش نشسته بود و لب به غذا نمی زد . وقتی علت را جویاشدم ، معلوم شد کسی به او قول داده بود که چیدن میز را به او واگذارد و بعد فراموش کرده بود و به همین علت کودک میل به غذا را از دست داه بود و لطمه ای که به احساسش وارد آمده بود قوی تر از احساس گرسنگی بود .

بچه ها می توانند کف اتاق را جارو کنند ، آب گلدانها را عوض کنند ، صندلیهای کوچک را جابه جا کنند ، تختخواب را درست کنند و میز غذا را بچینند ، با انجام این گونه کارها کودک در رفتار اجتماعی اش به مرحله بلوغ می رسد و به راحتی از عهده کارهای مربوط به خودش برمی آید این گونه کارها برای تمرین بدنی



می نگرند و آزمایش می کنند . اگر با مکعبها کار کنند ، آنها را درست می کنند ، خراب می کنند



و باز بر روی هم می گذارند و دوباره خراب می کنند این کار را که بظاهر بی فایده است مرتباً " تکرار می کنند . کودک بیهوده این کار را تکرار نمی کند بلکه مشغول فکر کردن و مطالعه است و نیروی ذهنی اش بکار می افتد و ممکن است بر اثر این کار به تمرکز برسد .

اولین باری که من این جنبه شخصیت کودک را کشف کردم متحیر شدم و از خودم پرسیدم ، آیا من به حقیقت فوق العاده‌ای پی برده‌ام ؟ در مواجهه با این کشف تازه و جالب ، بسیاری از نظریه‌های روانشناسی جلوی چشم خرد شدند و از بین رفتند . این عقیده را همه پذیرفته اند و من هم قبول داشتم که بچه‌ها قادر نیستند برای مدتی نسبتاً " طولانی

\*\*\*\*\*  
لطفاً \*\*\*\*\* ورق بزنید

نمی توانند در ما نفوذ کنند . تمرکز اندیشه مردان بزرگ و استثنایی از قدرت درونی آنان سرچشمه گرفته است .

کارهای بدنی با تمرکز عمیق روحی در ارتباط است . و یکی منبع دیگری است . حرکت ناشی از فکر و روان آدمی است و فکر بوسیله کارتقویت می شود . هم زمان با مصرف نیروی جسمانی نیروی جسمانی جدید جایگزین می شود نیروی فکری نیز که به کار واداشته شود دائماً " تازه می گردد . انسان باید احتیاجات درونی و فکر خود را فهمیده و به آن پاسخ دهد . همانطور که برآوردن نیاز جسمی لازم است احتیاجات روحی و فکری هم باید برآورده شود . اگر ما به احتیاجات روانی خود پاسخ نگوئیم همان خطر برای روان ما وجود دارد که در صورت اعتنا نکردن به گرسنگی و نیازهای دیگر جسمانی بدنام را تهدید می کند و قوای روحی و فکری ما از بین می رود .

غوطه وری در اندیشه یا تمرکز فکری مخصوص افراد استثنایی نیست ، بلکه همه افراد بشر می توانند به این حد برسند . ولی چرا فقط چند تایی توانستند از این قدرت استفاده کنند ؟ شاید جواب این سؤال را در دوران کودکی افراد باید جست وجو کرد .

کودک قدرت فکر کردن دارد ، پس توانایی تمرکز هم خواهد داشت البته در حد کودکی ، و اگر ما به این شعله های کمرنگ تمرکز رسیدگی کنیم می توانیم آن را فروزان گردانیم و گرنه در صورت بی اعتنایی خاموش خواهند شد .

کودکان علاوه بر کارهای روزمره و لازم به چیزهایی که ظاهراً " مفید به نظر نمی آید توجه دارند و با آن سرگرم بازی یا به سخن دیگر مشغول کار می شوند و از جهات مختلف آن را

این مشاهدات برای همه با ارزش است، و بخصوص برای من مفید بود، زیرا پی بردم که باید چیزی در درون کودک اتفاق بیفتد که او را به حالت آرامش برساند و این همان تمرکز حواس است و این برای من به صورت یک قانون درآمد که با کمک از این حالت بسیاری از مشکلات تعلیم و تربیت حل خواهد شد.

همچنین به روشنی فهمیدم که درک ذهنی و توسعه شخصیت و احساسات کودکان از یک سرچشمه پوشیده درونی ناشی می شود. پس بر آن شدم که باید چیزهایی را پیدا کرد که کودک با آنها به حالت تمرکز حواس برسد. یعنی محیطی با مطلوبترین شرایط ایجاد کرد که موجب تمرکز حواس کودک شود. واز همین جاست که روش من شروع می شود. کلید همهٔ مسائل آموزشی مطمئناً همین جاست. تشخیص دقیق تمرکز برای بکار گرفتن آنها در آموختن خواندن و نوشتن، داستان گوئی و بعداً "دستور زبان، حساب، زبان خارجی و غیره...

روانشناسان موافقت کرده اند که آموزش باید توجه عمیق و زنده و مستمر در شاگرد ایجاد کند. پس وظیفهٔ تعلیم و تربیت این است که قدرتهای درونی کودک را برای ساختن شخصیت خود او بکار گیرد. و این کار ممکن و لازم است. توجه باید به تدریج جلب شود تا قدرت تمرکز افزایش یابد. باید با چیزهایی که با حواس سروکار دارند شروع کرد، چون به سادگی قابل تشخیص است و کودک علاقمند می شود. لوله های استوانه ای به اندازه های مختلف و رنگهای گوناگون، صداهایی از فاصله های مختلف سطح های نرم و زبر که با لمس کردن از هم تمیز داده شوند. بعداً از همین خصوصیت تمرکز می توان در یادگیری الفباء، نوشتن



به چیزی توجه داشته باشند و با آن بازی کنند. با این همه دختر چهار ساله بی جلوی چشمهای من با توجه عمیق استوانه هایی را به ابعاد مختلف در قالب چوبی شان می گذاشت. او آنها را با دقت در قالب می گذاشت و وقتی که دیگر چیزی بیرون نمی ماند، دوباره آنها را بیرون می ریخت و باز به شکل اول در شان می آورد و این کار را تکرار می کرد و بنظر می رسید که کارش تمامی ندارد. من شروع کردم به خواندن داستان برای کودکان دیگر ولی او هیچگونه توجهی به داستان نداشت و باز من پشت سیر رفتم و از بچه های دیگر خواستم سرود بخوانند. دختر کوچک بدون هیچگونه حرکتی کارش را ادامه می داد، بدون اینکه چشم از روی کارش بردارد و کاملاً به هر چیز و هر کس که اطرافش بود بی تفاوت بود. پس از آن که بیش از چهارده بار کارش را تکرار کرد، از کار دست کشید. لبخند زنان و راضی بلند شد چشمهایش می درخشید، خوشحال و سرخحال بنظر می رسید.

از آن زمان من این تظاهرات را به گرات مشاهده کرده ام هنگامی که کودکان جذب کاری می شوند و تا زمانی که بخواهد ادامه دهند، عمیقاً احساس خوشحالی و نشاط می کنند. مثل این است که به قدرتهای پنهانی خود دست یافته باشند، بسیار خوشرو و مهربان می شوند. نسبت به خودشان احساس اعتماد می کنند و در این حالت حاضرند به دیگران کمک کنند و آمادهٔ اطاعت و پیروی از دیگران می شوند.





راهنمائیها و بکن و نکن های مربی گوش بدهد .  
آموزگار باید آگاهانه محیط را برای یادگیری  
آماده کند و همه چیز را به صورتی معین و روش  
و واضح در اطراف قرار دهد و وقتی توجه کودک  
جلب شد ، توضیحات لازم و کافی برای بکار  
بردن آنها بدهد .

از آموزگار انتظار می رود مهارت تشخیص  
اختلاف رفتار بچه ها را پیدا کند و مرتباً " رفتار  
کودک را من غیر مستقیم زیر نظر بگیرد که  
ببیند راه صحیح را انتخاب می کند یا نه آماده  
باشد که هرگاه کودک او را صدا بزند با محبت  
و اعتماد جواب گوید .

اگر با اعمال زور و ترسانیدن ، کودک را به  
رغم میل درونی اش وادار به کار و فرمانبرداری  
کنیم او را لجوج و عصی بار خواهیم آورد .  
اطاعت ناشی از ترس به مجرد تغییر محیط از  
بین می رود و جای آن را بی علاقتی و تمرد  
می گیرد . آموزگار باید قدرت درونی کودک  
را مانند آتش مقدسی پاکو بری از آلودگی نگاهدارد  
اگر به شعله های این آتش درون کودک توجه نشود  
خاموش می شود و هرگز دوباره روشن نخواهد شد .

خواندن ، دستور زبان ، طراحی ، عملیات پیچیده  
ریاضی ، تاریخ و علوم استفاده برد .

در این روش کار آموزگار بس ظریف و مشکل  
است . اگر آموزگار خوب کار کند و وسایلی  
آموزشی را خوب انتخاب کند پیشرفت کودک به  
نسبت استعداد درونی او صورت می گیرد .

مشکل ترین قسمت این نوع آموزش آن است که  
والدین یا مربی باید از راهنمایی زیاد دخالت  
در کار کودک خود داری کند . کودکان ابتدا  
کارها را به کندی انجام می دهند و آموزگار و  
پدر و مادری که صبر لازم را ندارد حوصله اش  
سر می رود و کاری را که کودک باید انجام دهد  
از او می گیرد و یا در کار کودک اعمال نفوذ  
می کند .

آموزگار باید از این کار جدا " خود داری  
کند ، حتی اگر در ابتدا کودک انتظار آن را از  
معلم داشته باشد . در روش جدیدی که مطرح  
شد آموزگار باید سعی کند خود خواهی را کنار  
بگذارد و به قدرت درونی کودک اطمینان کند  
و رفتاری داشته باشد که کودک نیروی درونی  
خودش را بکار گیرد و نه این که دائم به